



اینستاگرام شهرنگ: [instagram.com/shahrvang1](https://www.instagram.com/shahrvang1) | ایمیل شهرنگ: shahrvang1@gmail.com

سنگ مفت، حرف مفت!

در خانه بمانید!

همسرید بهتر از کروناست!



شهرام شهیدی
طنزنویس



• ما در این کشور همگی دچار یک حالت عجیبی هستیم که نمی‌دانم از نظر روان‌شناختی اسمش را چی بگذارم. مرحوم فروید حتما یک فکری برای این مورد کرده، اما دانش روانشناسی من آن‌قدر نیست که بدانم این که دچارش هستیم چه زهرماری است. البته بنده روی کسی عیب نمی‌گذارم. اصلا خودم را عرض می‌کنم؛ مثلا اگر حین احداث ساختمان در نقشه‌ها بینم بین پارکینگ‌ها یکی‌شان خیلی خوب است و از نظر پارک کردن جای خیلی راحتی است به این فکر نمی‌کنم که آیا می‌شود با تغییر نقشه‌ها باقی پارکینگ‌ها را هم این‌طوری راحت ساخت یا نه؟ البته به تغییر نقشه فکر می‌کنم، اما تغییر برای همسان‌سازی وضعیت آن تک پارکینگ به وضعیتی مشابه باقی جای پارک‌ها. احتمالا خیلی از شما هم مثل من هستید. حالا چه شد یاد این پدیده روانی افتادم؟ این که معصومه ابتکار گفته لایحه سخت‌تر کردن طلاق برای مردان در حال تنظیم است، یعنی ما کاری نمی‌کنیم طلاق گرفتن برای خانم‌ها هم مثل آقایان آسان شود؛ برعکس یک کاری می‌کنیم آقایان هم مثل خانم‌ها برای طلاق گرفتن دمار از روزگارشان دربیايد! و البته اگر از ایشان بپرسید چرا؟ خواهند گفت از قصد سنگ‌اندازی می‌کنیم که این پدیده تلخ کاهش یابد. البته من هم می‌دانم که سنگ‌اندازی روش شناخته‌شده‌ای در مسائل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است.

• البته خوشبختانه این کرونا به چند دلیل باعث شده آمار طلاق به‌شدت پایین بیاید. اول اینکه کسی از ترس گیر افتادن در بروکراسی اداری و از این اتاق به آن اتاق رفتن در دادگاه خانواده جرأت نمی‌کند به همسرش بگوید بیا برویم جدا شویم. چون هر از این اتاق به آن اتاق رفتنی، ریسک ابتلا به ویروس کرونا را افزایش می‌دهد و همسر بد هرچه باشد از کرونا بهتر است. دلیل دیگرش این است که چون سینماها، موزه‌ها و کافی‌شاپ‌ها تعطیل است و رستوران‌ها هم فقط غذای بیرون‌بر به مشتری می‌دهند، جایی برای زیرآبی رفتن نمی‌ماند که طرف‌شان بفهمد و تقاضای طلاق کند. پس این‌طور که به نظر می‌رسد تا کرونا هست آمار طلاق هم پایین خواهد بود.

• البته ما هر چقدر هم که خودمان را به ندیدن بزینم و با این موضوع شوخی کنیم و در واقع اشغال را زیر فرش جارو کنیم، حقیقت عوض نمی‌شود؛ و حقیقت این است که سرعت در طلاق به طرز وحشتناکی زیاد شده است. یعنی مورد داشتیم طرف از ماشین پیاده شده، رفته توی سوپر خرید کند، وقتی برگشته همسرش در ماشین را قفل کرده و وقتی با انگشت زده به شیشه که در باز کن، جواب شنیده ببخشید شما؟ این‌طور که پیدا است سرعت طلاق حداقل از سرعت اینترنت در ایران بالاتر است. □

یک نماینده: ۱۲۵ هزار خودرو بارانت یک خانواده وارد کشور شد

پدر خانواده: فاسد نیستیم تعدادمون زیاده!

↪ **پسر خانواده:** همیشه شغل آزاد رو به پشت میزنشینی ترجیح می‌دادم!
↪ **دختر خانواده:** شوهرم با هزار امید و آرزو منو گرفته‌ها!
↪ **داماد خانواده:** من خوشبختانه دوماد سرخونه نیستم و دوماد سرماشینم!
↪ **یک مسئول:** ما رانت نمی‌دیم، خودشون هر جا می‌بینند برمی‌دارند!
↪ **یک شهروند:** منم یه یخچال لب مرز خریدم و چون نمی‌شه بیاریمش همون جا موندم!
↪ **رانت:** من واسه این حرکت خیلی کوچیکم و اسمم در حدش نیست!
#هر-دم-از-این-باغ-بری-می‌رسد
#خانواده-دوست-داشتنی-من #شهروند

رینگ نقد

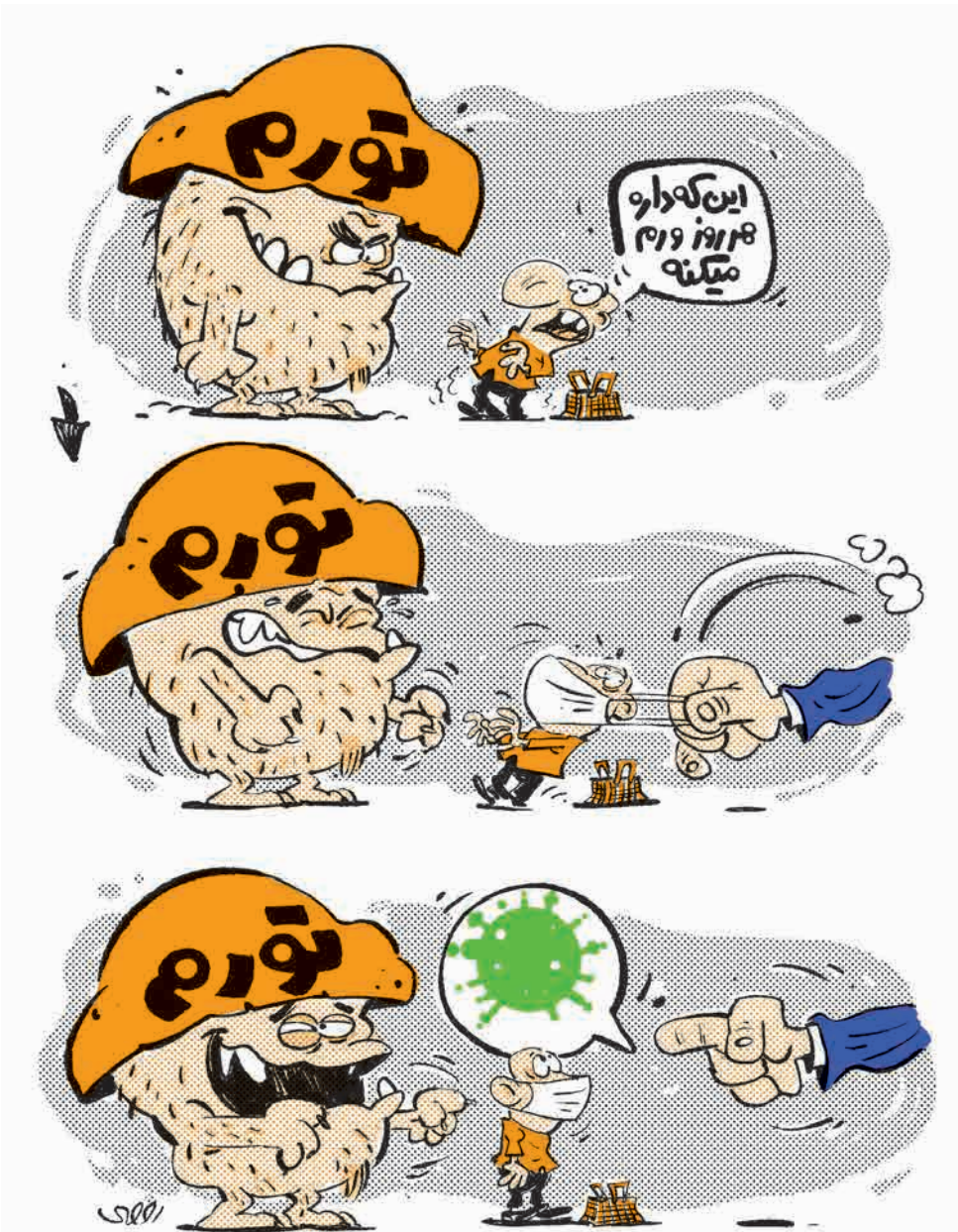
کمتر از بند پوتین نقدی بر سریال «سرباز»

«سرباز» نادیدنی است. فراری از دیده‌شدن. گویی اراده‌ای قوی در کار بوده که مخاطب را از خود دفع کند. معتقدم سازندگانش ساعت‌ها وقت گذاشته و مدام از خودشان پرسیده‌اند چه چیزی پیدای می‌شود مخاطب اندکی خوشش بیاید همان‌را حذف کرده‌اند. به گونه‌ای کسل‌کننده است که فیلم‌های بالاتر در مقابله‌ش مثل مدمکس است. ظاهرا بازیگر سریال جایی گفته: «همین که فحش می‌خورید یعنی دیده می‌شوید.» پس این‌گونه بخواهیم در نظر بگیریم ایرج ملکی از فیلمساز بدی مثل اسکورسیزی جلوتر است. راستش این سریال رایک وقتی پخش می‌کنند که

تماشاخانه

محمد رضا تقفی
instagram: mohammadreza.saghafi8

کارتونیست



شهرنگ

محمدعلی محمدپور

هر چه می‌بینی را تعریف کن. در تصویری بینم پلداراه می‌رود، راوی می‌گوید: «پلداراه رفت»، «پلدا نشست»، «پلدا خندید»، «پلدا هیچ کار نکرد». حتی گزارش‌های سیانکی از این جناب‌تر است. حالا باز جای شکر دارد حمید نعمت... از برادرش سعید برای دیالوگ نویسی کمک نگرفته وگرنه همان نریشن ساده «پلداراه رفت»، «به شعری مثل این تبدیل می‌شد»، «پلدا می‌ره چون باید رفت»، «این‌ها حق پلداست. حق پلداست چون اون پاداره. چی می‌گی خان‌دایی؟ همین که دو روز آفتاب از این دیوار بالا بره هیچکی یادش نیست پلدایی هم بود که راه می‌رفت»، «آن‌طور که اعلام شده سریال قرار است ۵ قسمت باشد. این دیگر شوخی است. به اعتقاد من اگر بقیه سریال‌ها اهل آب‌بستن هستند این سریال رسماً خالی کردن تانکر آب است. اصلا هر قسمت سریال را حذف کنیم چه فرقی می‌کند؟ در کل اگر اضافات سریال را بنیم یک فیلم کوتاه یک ربعی ارزش درمی‌آید که تازه آن‌را می‌توان ماقبل بدنامید. □

مخاطب هر کار کند مجبور است پای تلویزیون باشد. آن‌ساعت هر شبکه‌ای بزنید یک برنامه شبه‌ماه غسل پخش می‌شود که بغض و اشک نشان‌مان می‌دهد، مخاطب ناگزیر از پناه‌آوردن به سریال است. ایشان در ادامه گفته: «بعضی پلان‌های سخت گرفتیم که ممکن است مخاطب عام نفهمد.» مگر برای کن و اسکار و گلدن گلوب ساخته‌اید؟ تازه آن جشنواره‌ها هم ناچیز و بیخودند. وارد سریال شویم. قصه این سریال درباره یحیی و پلدا زوج مثلاً جوانی در آستانه ازدواج است. البته بازیگرانی که انتخاب شده‌اند با این سن‌شان قاعدتا الان باید ازدواج فرزندانشان را جشن می‌گرفتند نه خودشان. اصلا ارزش مجیدی یا این‌سن باید معافیت سنی پیدای می‌کرد برای سریازی. فیلم ناتوان از ساختن سرباز است. حتی بند پوتین نمی‌سازد، ناچیز است و کمتر از بند پوتین. سریال یک‌راوی دارد که ناصر طهماسب زحمتش را کشیده. منتها به نظر می‌رسد منتهی بهش ندادند. فقط سریال را جلوی پیش‌پلی کرده‌اند. گفته‌اند

پرنده - سعادت آباد

مهمان بوگندو

می‌ده؟ «عمه گلی با خنده داشت می‌گفت: «نه پسرم، عمو دیگه بزرگ شده و شعورش می‌رسه» که ناگهان جهانگیر خورخان داد کشید: «پی‌پی چیه یاد بچه‌ت دادی؟ اینجوری بچه رو لوس بار مایاری دیگه» و یک کاسه ترشی سمت عمو گلی پرت کرد که توی سر من خالی شد؛ عمو گلی به گریه افتاد و گفت: «خوبه، خوبه، یکی دیگه بوگند می‌ده، اونوقت دق‌ودلی تونوسر من و بچه‌ام خالی می‌کنید؟» و بچه‌اش را بغل کرد و خواست بلند شود که بازانو محکم توی کمر من زد و بچه‌اش هم لیوان دوغش را روی من ریخت؛ نعمت‌خان سر عمو گلی داد کشید که بنشیند، خانومم با دستمال کهنه دوغ و ترشی را از سر و کله من پاک می‌کرد؛ جهانگیر خورخان پرسید: «بینم شازده، چند وقت به بار می‌ری حموم؟» عرض کردم «یک روز در میون»، عمو گلی که هنوز هق هق می‌کرد، تعارف را کنار گذاشت و گفت: «ببخشید، شما وقتی به روز در میون می‌ری حموم آن‌قدر بومی‌دی، اگه مثل مادوسال به دفعه می‌رفتی حموم دیگه چه بویی می‌دادی؟» بنده عرض کردم: «یعنی شما دو سال به باری می‌رید حموم؟» همه گفتند: «بله»، «با وجود این هنوز فکر می‌کنید من بومی‌دم؟» همه گفتند: «بله»، بنده سکوتی بی‌معنی کردم؛ جهانگیر خورخان ناگهان داد کشید: «حالا که چی؟ تقصیر خودش که نیست، ذاتش بومی‌ده». بعد روگرد به من و گفتم: «اگه می‌خوای مثل ما بوی گل بدی، باید مثل ما آدم‌خوار بشی»، بنده سکوتی پرسیدم: «ببخشید شما بوی چه گلی می‌دید؟» خوار بهرام تپانچه‌اش را روی سرم گذاشت و گفت: «گل‌وله». بنده چاره دیگری نداشتم، سریع مثل آن‌ها شدم.

۲. الان چند روز است که احساس می‌کنم بوی گل می‌دهم، فقط کمی دلم برای آن یکی همسر در پرنده تنگ شده، دلم برای بوی قبلی خودم هم تنگ شده. □

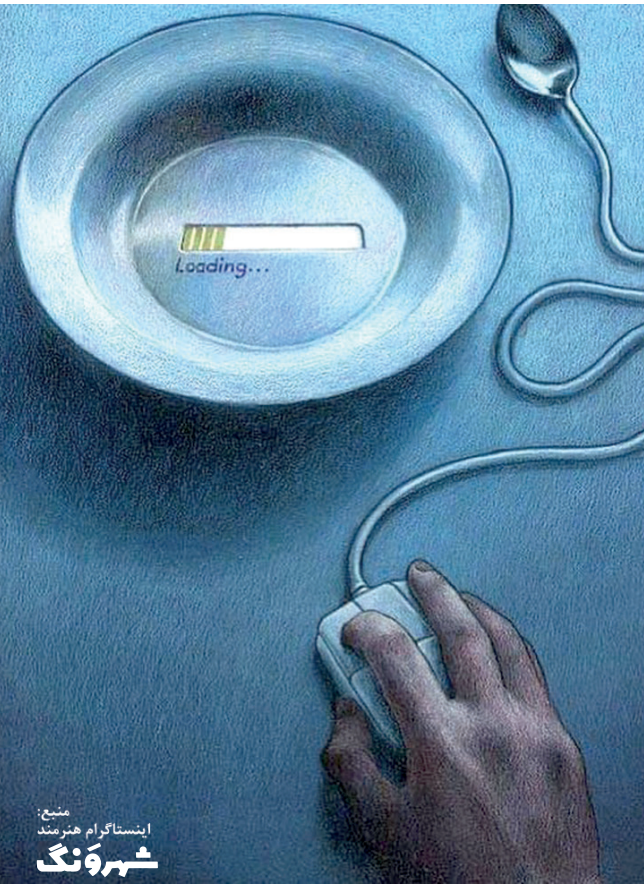
۱. فامیل دور سفره نشسته بودند و سقف را نگاه می‌کردند، کسی دست به غذا نمی‌زد که ناگهان جهانگیر خورخان بزرگ فامیل آدم‌خوارها گفت: «مردم چقدر بو می‌دن!»، بنده گفتم: «البته مردم خوب و نجیبی داریم، ولی خب.....» نعمت‌خان، عمو خانومم، میان حرفم پرید و گفت: «مثل اینکه ملتفت عراب‌شون نشدی؛ شما انگاری کلا دوزاریت کجه؟»، عمو گلی، عمو خانومم، که هنوز آتیش‌پارگی خود را از دست نداده بود، بچه‌روی پایش را تکان داد و زیر لب خواند: «کی می‌گه کجه؟ کی می‌گه کجه؟» صدای ضعیفی پاسخ داد: «مادرشوهر، مادرشوهر» و ناگهان قطع شد؛ سکوت سنگینی حاکم شد؛ بنده از باب خود شیرینی گفتم: «می‌خواید پنجره رو باز کنم؟» که ناگهان یکی از جوان‌های فامیل بلند شد و در حالی که می‌رفت پنجره را باز کند، یک‌لگد به قلووه من زد، عمو گلی که دید از در به خود می‌پیچم، گفت: «خوبه والا، مردم بو می‌دن به روی خودشون نمی‌آرن»، من به خانومم گفتم: «اینا چرا اینقدر مشکوک نگاه می‌کنن، منظورشون چیه، کی بو می‌ده؟» خانومم فقط سرش را تکان می‌داد؛ خوار بهرام، دایی خانومم، گفت: «فک کنیم بوی مستراحه»، نعمت‌خان چشم در چشم من گفت: «نه بابا، مستراح چیه بهرام جون؟ بوی غریبه‌س» و ناگهان همه به من نگاه کردند؛ مادر خانومم که داشت نان و پیاز می‌خورد، گفت: «نه بابا اکبر آقا که غریبه نیست، بالاخره هیچی نباشه دامادمونه، بو نمی‌ده که» بعد یک پنجه حواله خانومم کرد که یعنی خاک بر سرت با این شوهر کردنت و به پیاز خوردنش ادامه داد؛ بچه عمو گلی به من اشاره کرد و گفت: «مگه عمو پی‌پی کرده که بوگند



علی اکبر محمدخانی
طنزنویس

پاول کوژینسکی

شهر فرنگ



اینستاگرام هنر مند
شهرنگ